

کتابخانه مجلس شورای اسلامی
۱۰۶۳۶
دفتر ثبت کتاب




کتابخانه
مجلس شورای اسلامی

وقف کتابخانه
مجلس شورای اسلامی

بازدید شد
۱۳۸۴

کتابخانه

۱۱۱۶۹-۳

کتابخانه مجلس شورای ملی		 شماره ثبت کتاب ۸۷۶۵۴
کتاب مجموعه انصاف الملون فی السورۃ النجم المندار		
مؤلف		
موضوع	کتاب التفسیر المستند طرازى نورى	
شماره ثبت	۱۵۳۶	

خطی - فهرست شده
۱۰۶۲۶



وقف کتابخانه
مجلس شورای ملی

۱۱۱۶۹-ز

کتابخانه مجلس شورای ملی		
کتاب مجرّم: انصاف الملوّن فی السورۃ النحر المندار		
مؤلف	شماره ثبت کتاب	
موضوع	کاتب: ابوالقاسم کسینی طرایی مدبر	۸۷۶۵۴



۶۶۶۰۱



بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين والصلوة على سيد المرسلين محمد وآله الطاهرين
 ابا عبد الله رساله ايت مشتمل بر مواظبه و اندرز بر سلاطين عجم
 و شعر كبريت ماثبات باني آدم در هر نقطه اش كخته
 خوانست و معنی لام الملوك ملك الكلام در اعيان
 سخن بكان كازمان هو شمس است كراحت الشمر

اندر نصيحت

آيد بگيرت و انتخاب ناميده شد بصلاح الملوك
 في اسير السلوك و از هر يك نتيجه كه از در اين محضر است
 نوشته ميشود و تا خوانندگان را فايدتي باشد تخسين ميشود و بايد
 كه ميراث مي پذيرد شادي بيار شربت را خود چيند
 كند و كاه را في بشمار دل را ميراث دهد و او و شمس ايند
 روزگار منبران رواني روز بروز شود و هر چه در دستي
 پاي پيش نهد كار با بهتر از پيش رود هوشك منفي

نهي

از در لائق و پادشاه است
 ميشود پي عاقل
 شربت طبع است
 هر روز منصور و ديمون

تختی نیادر چهارچرخ نیست پنلوی در شینخت بیکار

در غربت قرض در وقت قلت و بار ماندن

از رفیق در رحلت پادشاه باید سه خیر عادت کند

درنگ در عقوبات و شتاب در حیرات و صبر در عداوت

میفرماید سه ریاست که چاره پذیر نیست و نه هیچ شیطان

مسخرانج است خسروان و دو خیر از او اموش نباید کرد و خدا

و مرک را دو خیر از او میباید بر اول بگویی نمودن

باکسان

درنگ
تا خیر و آرام

درنگ
غیرت و جد است

باکسان دوم بدی دیدن از ناکسان فرمود اگر ترا چها

خیر باشد در کیتی بر خود داری اول را بگوئی و در

کرداری دوم پایداری در دوستی سیم پاکد

چهارم نانی از دوستی برنج خود فراهم آوری و با دو

اتفاق نانی ظهورت میفرماید که پادشاه صاحب فلک

درگاه چشم غضب آن نماید که در وقت ضابطه که آن مقام

تواند نمود اینچ میفرماید از مردمان کیتی در حکم که توان مرا

ارمانده و خسته

کیتی
دستاورد و کار

کتاب
اگر کسی کردن در جنت
پاک نشین

وقف کتابخانه
مجلس شورای عالی

تخت
عرب و حیرت
است



از اندوخته و اندوخته و درین نیاز نیست آسایش را در بیاری نمی

و در اندکست بزرگواری را از مردمان چشم دارند و درینگو

کاریست شدت را از تن آسانی و اندوایدرون

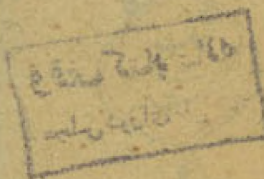
نهی بر داریست منجوب میفرماید پادشاه

بر سپاه و رعایا حقست و رعایا و سپاه را پادشاه

اما حقوق پادشاه بر سپاه آنست که وی را اطاعت نمایند

و با دشمن ملک محاربه نمایند و حق سپاه بر پادشاه آنست که

عزوفات



عزوفات ایشان را بدون تأخیر برسد و حق پادشاه عزیمت

آنست که نفس و مال از وی نبردند و خوشحال پادشاه را

بطوع و غنیمت او نمایند و سران او را گردانند

و حق عزیمت بر پادشاه آنست که با ایشان را گویند و مال

واجبی از آنها برقی بستاند و باید که عفو و اغماص بر فراخ پادشاه

غالب باشد و عقوبت کمتر نماید و اگر کسی را بناحق کشته

باشند باید پادشاه خود را مرتکب قتل او نشده و بر مقتول

سپارد



سپارد تا ایشان بطریق شرح باور قرار نمایند نویز فرمایند

کسی را که این چپ را خوی باشد دوستی انشاید اول

آنگه بدی در تو پستد و از آن باز ندارد دوم آنگه

نه می در تو نیند و اربده چندان نماید سیم اگر بر تو نفعی نیند

اوبرا خاطر دارد و چون از تو سود بی نیند آرزو فراموش کند

چهارم هرگاه کنه اندک از تو نیند بر تو گیر و غدر نیند

کیانیاں قیام از آنجا است که میفرماید اردو

که

خوی
عادت
است

سود
نفع و فایده

کی و کما
است و چنانچه
پادشاهان
است

که تو سودی نرسد از دشمنی او و زبانی نخواهد رسید و میفرماید

بنامی هر پادشاه باند از همت و بزرگی اوست گویند

بدان وقت که عیای می بازندان سر از اطاعت او باز نیند

حاکم صورت و لقمه را بعرض رسانند و درین باب استعلام

نمود شهریار آفاق فرمان داد که نوشته بایشان ارسال دارند

مشتمل بر عید و تحسید و اینکلمات را در او درج نمایند که باید

در معرفت حاجت بسرور و صاحب خود کمتر از کلک

دکس

زبان
یعنی ضرر

تهدید
ترسناک
است

کلک
مع در خاک



و کس نخل نباشد که همیشه ایشان یکی از خوشترین برادر و امیر
سازند و سرمان او را گردن نهند و می باید تقدیر مورچگان
نمانند و آگاه گردن تو شد و نظم امور مردمان تو همیشه
ایشان منوط و مرئوس است بعدل پادشاه و بر عایت او
و سیاست حاکم زیرا که خدایتو بپایه بامند که هست
ایشان بر اکتساب معاش و احوال یا محتاج مقصود باشد
و بهجت ایشان بر تحقیق لذات و تمتع موقوف بود و پادشاه
دست



سایه حجت پروردگار پست بر سطر من که تشنگان باغ
حرمان و گمراهان تو مشقت را از منهل قرب عدل و مشرب
زلال فضل او شرب نوال چشند پس کاف و عباد و عامه نام
از پادشاهی قادر و سلطانی عادل گیر نباشد تا نساق اعمال
و انتظام اشغال ایشان بر حسن استقامت سمیت
مطر باشد که کاف و مسیئین باید بهترین چهره است
و بالاتر از آن آسایش کشور و ارباب از آن توانگر و لذت
دار

دار بر جوانی و خنیز تر از آن دین است لهراسب میفرماید

پادشاه باید در تادیب مجربان تعذیب مخمیان پادشاه

اعمال ناپسندیشان با غیب عاویق باشد که چون خواهد بود

عیل آمد او اکنده آن را قطع و جرح نماید تا از مود فاسد پادشاه

شود بعد آسایم نماید یعنی پادشاه چو بر کردن گشتان

دست یابد و ایشان اسیر دارد پس آنان را بکشاید

استغنیای میفرماید آنگاه که دین ندارند و نظر بصیرت بامروگان

برود

کنایه کار

خطا کار

مواد جمع ماده است

کوشش نامنهان

هر دو مساویند و شایسته نمانت نباشد آن را که دین

نباشد و میفرماید که روانیت پادشاه را که

حد برود بر دیگر ملوک مگر بحسن سیرت و پادشاه باید که آرزو

برد بر حصول نام نیک و سعی نماید تا بصیرت عاویق

در افاق منتشر شود و میفرماید فضل پادشاه بر ریزد

است که او قادر است بر بر و احسان نه برود

یعنی پادشاه جایون رای باید که وسایط عقد و ممت

بشناسد

شایسته
لا تین کسرا و آ

صیت
یعنی آواز

شایسته

رای
تدویر

مهاجران

اکرام
غیر

احسان
یک

نام

خوبی
عادت

بشناسد و صدق رعایت در بیت او ^{اول}الباب ^{مصر}

دارد چه ایشان تدر اکرام شناسد و شکر احسان

کند ازند چنانچه آثار آن از عاقلیه روزگار منوشود

و هم او فرموده که بنام فرقیته شود بنان

در ماند و هر که بنان خیانت نماید بحبان در ماند

بهمین میر باید نیکوترین خویش او دوست

و خود سری زبان اندیش باشد و منمود ویر

آن است

ویر آنست که ماندن نام نیک را بسیار بشناسد

برگزیند و بدول کسی است که ستایش زبانی را از نام

جاوید برتر واند رستم میر باید هر حاوشه که رود

نماید آن را بصرف مال دفع توان نمود مگر حسب

که در آن از سر جان شیرین باید که شست کی انجمن

فرموده که مرد شجاع باید صاحب تدبیر باشد چه اگر

اعتماد کلی بر قوت نماید باشد که جراتی بنماید که انعام

پذیرد

مدل
ترسند
ستایش
میج

جنگ

شجاع
ویر

استقام
باصلاح آوردن
هر استوار

نپذیرد و شاه این مطلب کلام بحضرت امام

جامع اسلامه الغالب امیر المؤمنین علیه السلام

که در روز جنگ با عمر و بن سعد و فرمودید که اگر بخت

دارا ب میفرماید هر که در دوستی تراست این یار

که در تو نیست در دم دشمنی برکویت آنچه در تو باشد

میفرماید هرگاه اندوهی بشمارند و بی برکت

از آن را بیاورید تا آنکه بخت گم کرد و می فرماید

یک



نیکوترین خوی پادشاه را بگوئی می باشد که هم دشمنی

دوست در آنت و میفرماید جو نخواستند

چپس از خواستین پادشاهش خواش باشد سامان

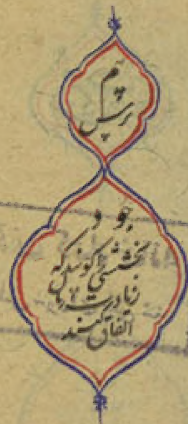
از دشمن میفرماید پادشاهی توان کرد مگر با سپا

و سپاه را کرد توان کرد مگر بر وسیم و سیم اندوخته شود

مگر بر دست پروری وزیر دست را نگاه داشت

مگر بعدل و میفرماید پادشاه با چپ را خوی داشته

باشد



فطرت
نقش و شربت

کتابخانه
مجلس شورای ملی

آغاز انجام
اول

برون
شعاع و دلاله

باشد اول پسندیده فطرت و دوم بزرگ نشی
سیم خشم بریدن چارم مهربانی برنگان
می فرماید هر که را چپ را خمی نباشد سر او را برود
پناه نباشد اول دور اندیش باشد چنانکه در آغاز
پسند دوم چندان دانمشد باشد که از هر چه
ناپسند باشد بپزد و سوم چنان پر دل باشد
که از هر شئی که پیش آید شرش چارم آنکه

اندوخته

اندوخته های گیتی از او بجائی نباشد و باقار
و عده از نو از او باشد بگرام میفرماید چهارم
که از چپ از چپ از ریت پادشاه از دستور
زن از شومی اسب از تارینه شمیر از آب
میفرماید بهترین خیر یافتست و بهترین عاقبت
جودت و بهترین خویشیها دوستد نویی
میفرماید روز باد خواب یکوست و روز باران

سایه
قدر و حقیقت

کبر
چهارم
دور از شومی

خود
بخشش
دوست



باده نوشیدن و روزی که راه رفتن و در آفتاب بکار

لازم بود و سخن میفرماید تا روز و شب آید

و روزه است از گردش کار و سخت میشود اگر

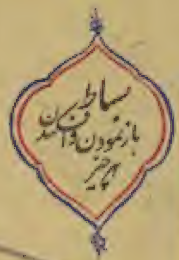
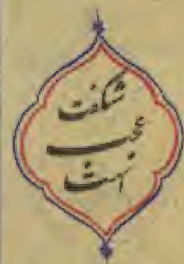
خواهی از تو دشمن ندانید پیش دوست مگو و میفرماید

بیشتر اوقات سخن بر خاش مردمان کوی نامه

و لباسی تو باشد و میفرماید اندک از دنیا بکمی

اندوه کوار تر است از بسیاری با محنت و صبر

چنان



چنان نمود که با کلمات را برضای او شیر و ان که

بشاق اسد ملوک زمان و افاقت طی نمایم خدا

همگان را تو شوق آفتاب خیر است کرامت کنایه و بر

رضای خود سر یس کرد و نادان لطیف محبت و الیه

غرض است که بفرماید کسی که غرض

تمام کتاب نصیح الملک بعد از فضل الله بر اقامه در کتاب



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 اللَّهُمَّ رَبِّ الْعَالَمِينَ الْعَاقِبَةِ الْمُتَّقِينَ وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ
 عَلَى خَيْرِ نَبِيٍّ مَعَهُ وَآلِهِ أَجْمَعِينَ أَمَّا الْكِتَابُ فَهُوَ مُشْتَلِ
 بِرَأْسِهِ كَمَا رَأَيْتُ قَدَّمَاتِهَا كَرْدَةً أُنْزِلَتْ بِهَا
 وَضَمِنَ أَنْ يَرْقُومَ مِثْلُهَا وَنَحْوَ سَرِّهِ كُنْزِي وَارِ
 هَذَا شَرَفِي بِشَارِقِي تَعَادِي شُودِ يَقِينِ كُنْ
 سَادَتِهِ أَرْجُو بِدِينِ نَبِيٍّ دَلِيبِ بَهْرُوسِ شُودِ

وقف کتبه
 معارف

و متصف بعبادت پندیده و اخلاق جمیده که شعار بار
 دین و دارالباب ملک و ملت است کرد و امیدوار
 که بعبادت و حجاب فی واصل شود این رساله است
 مسمی تحفه النور زار و بموجبت بچند بهر باب چهارصحت
 و مصلحت است و بالله التوفیق در آنکه چهار خیر باشد
 کندارد رعایت و محافظت دین و زیر این
 کندار شستن غم و نماند گشتن خرم در آنکه

چهارچرخه شوان کرد الاچهارچرخه پادشاهی شوان کرد

الاعبدل دشمن شوان هلاک کرد الابدی بخت

شوان افروود الاتواضع برادر شوان رسید البصر درنگه

چهارچرخه از چهارچرخه چارچرخه پادشاهی از نیست

وزیر الزمانت سکری الزمیت ویت

بدل عدالت در آن که چهارچرخه چهارچرخه

ماجست سلاطین را بوزیران باصلاح و لیا

بصلاح

باسلاح اسب را تباریانه تیغ را قبضه درنگه

چهارکار را تار و باید ساخت دوست بدست

آوردن با همه نیکی نمودن در آبادانی کوشیدن

بر خلق خیر نیکو شدن درنگه چهارچرخه یکدرو

تا خیر نباشد رجوع کار با بنام ایران کنونی بمانان

در کار با عقل وفق و جور و عیان درنگه چهارچرخه خیر

میکنست عدالت و راستی و داد و عقل و سلم

در

مجلس شورای ملی
کتابخانه

دخود و صبر و سکون و تحمل و حیا در آنکه چهار

خیر بر همه خلق لازم است خداوند بر مردم

کبر و نخوت و عجب و خشم و بی نمایی در آنکه چهار چیز

آفت سلطنت و غفلت امیران خیانت و زیران کرسی

حقیران حسد نظیران مذکور است که فقیری را رسید

کرسی که شدید بعد از رضایت پسرش و نداد با

بهشت را بر او و از آن فقیر مرویست که حکایت نموده

که بعد از آن کرسی که دیدم سی و هفتصد کردم که آنرا

بخورم پس چون ششم پرون آمد از آن سبب خورید چون

نظر کردم بسوی آن خورید یکفرج و سبب در بن رسید که

طعام و غذا را فراموش کردم و در گذرگاه از قول

شبلی حکایت کند که من این منصب فیسی کنار بستم

توبه کردم و تبرج و بی ادبم که تحصیل خدای شناسی کنم

بخیدم اما امور ساخت که یکسال کبریت فروشی نما

و دو سال که دانی بکن تا معرفت ترا حاصل آید و همچنین

تذکره مذکور است که زاهدی از اکابر نظام که از مریدان

بازید بود بازید گفت سی سال است که صائم

و قائم اللیل و در خوان علمی که متوسل گوی اشیای عالم بگردید

که اگر سیصد سال چنین باشی بگذره بوی وحدت شود

و نیایی زاهد گفت سبب صیت بازید گفت از اکابر

بنفس خود آن حجاب مانع است ترا زاهد گفت این را

دو نیست بازید گفت هست اما کنی زاهد گفت از آنکه

سالم است که طالب هم سحره کوفی بجای آورم بازید

گفت این ساعت برو و موسی سرور شش خود را بر

و برهنه شو و پا بر کایم کن و برو بجای که ترا بشناسند

و نشین تو بره کردگان پیش تو برو و کوکان را جمع کن

و بگو طهرنی که مرا یک قفانی نزدیک کرد کاش میهم

و هر که وقتانی زنده و در کاش میهم پس بگرد و در شهر

تا کو دو کان سیلی بگردنت بزند که علاج تو نیست پس
 گفت لا اله الا الله باینکه گفت اگر کافری این کلمه را بگوید
 مؤمن شود و تو باین کلمه کافر شوی و از ابو الحسن
 نقل میکنند که کوش چون خواهی بگرامت ری گرد بخور
 و سه روز بخور سیم روز بخور و چهار روز بخور و پنجم روز بخور
 چهارده روز بخور اول چهارده روز بخور و ماهی بخور
 اول ماه بخور و پس و در اول چهل و در اول چهل و بخور

مجلس شورای
 کتابخانه

مجلس شورای
 کتابخانه

و چهار ماه نخور اول چپ راه نخور و سال نخور آنگاه

خیری پدید آید چون ماری خیری بدان گرفت در دهان

توختن آن گاه که گز نه خوری و نیاست گفت

گوید من ایستاده بودم شکم تهی شده آن گاه آن را

پدید آمد گشتم الهی بواسطه تو اعم پس در معده ام پدید آمد خیری

بویار از فشک و خوشتر از شند و شیرینی بستی پدید

آمد که هرگز نخورده بودم پس از حق ندا آمد تا از معده تهی

طعام آور ویم و از حرکت شبه آب آورده اند که مری

پارسا و عساکار باز کافی خانه داشت و نمخواست

اوروز کاری میکند داشت باز رکان پوسته شند و روم ^{خنی}

و بدامغایه چرب و شیرین سودا اندوختی و یکم آنکه پارسا

اوقاتی استوده داشت پوسته خب آبی در ^{مرد}

دل نیل میاشت باز رکان بومر اعتقادی کرده بود

و با احتیاج اورا بر دهنه صفت خود گرفته و فایده تو اکبری ^{تو}

بهره هر درخت بخت آرند و ذخیره از ناله فانی بردارند

پست ناکام هر درخت حور است آرد که مخزن ز کج

که نخواهد ماند خواجه بار کال نیز فرصت را نیت شمرند

و سرور در آن بضاعت که بیع و شرا می آن استعلا

نمودی بر رفعت زاهد قدری میفرستاد زاهد از آن

بکار برده باقی را در گوشه می نهادند که فرصتی آید

از آن پر شد روزی پارسا در آن بسوی می گریست

و اندیشه میکرد که آیا به مقدار غسل و روغن در این ظرف جمع شده

باشد آخر الامر بختی در من تصور رده و گفت اگر بده درم

توانم فروخت بفروشم و بهین بستم بچگونگی توان

بخرم و نیز بهیچ بهر شت را نرساند و هر یک دو چرخ آید

پست پنج شوند و ده سال را از شایع ایشان میماند

و مراد آن است ظهار کلی حد شود و بعضی را بفروشم و با

خود بدان آراسته و مرتب گردانم و زنی را از حلالان

بزرگ بنوا هم و بعد از نه ماه جمعه من سپری زاید و هم

و ادب پاموز و اما چنانچه طفولیت بقوتش

بمدل کرد و آن سروناکش در چرخانی بالا کشد

یکم که اگر گشته من تجاوز نموده سر کشی آغاز کند و بر آن تعدی را

کردن او لازم باشد و همچنین که دوست دارم

او بشنود و ما هم پسر را بکشید و چنان در کمال

بوده و سر و گردن سپری او بر او حضور تصور کرده عصاره افروز

و بر بسوی شمد و در غرض قصار آن بسو برآمدی تلقی نماید

و خود در رطاف و بروی او بود چون عصاره بسو آمد

فی الحال بکشت و شمد و در غرض تمام بر سر و روی و جان

پاسایت و آن جمله خیالها سپیدم بکشت

و این مثل بدان آوردم تا بداند که بقیه صاف و منکر

این کلمات غرض نباید نمود و سو که مکر و لغو و نقشه بر

در احوال از این عبا سروسیت رفت چون که

فان شد امیر المؤمنین علیه السلام ارفقال ابر صبر سپرد
کجا و بار روی یکدیگر و رفت بر بالاسر آنها چو س
آلبر کجای آور پس گفت ای اهل بصرای اهل کناه
کارا تا بعبان حیوانات ای شکر زن خواندید را
پس اجابت کردم شما را و پند شما کردم که خندید و بنا
مقتانم بودید و ای درویش نفاق هست و حاتم شاست
پس از بالای کج او بریز آیدند و بر افتادند و بجز

او بودم پس حضرت گذشت بحسن بصری در عالمی که او
می ساخت پس حضرت فرمود ای حسن کامل بسیار خوب
پس گفت یا امیر المؤمنین یمن یمن کشتی مردان
که شهادت میدادند بودند ایت خدا و بر سالت پیغمبر
و نماز پنجگانه بای می آوردند و نور اکامل می شد
پس گفت امیر المؤمنین علیه السلام تحقیق که توان
مشاهده نمودی پس چرا حربه نیاوردی گفت

بجدا قسم که تصدیق میکنم زایا امیر المومنین در سیکه پروان آدم در

روز اول غسل کردم و غوطه نمودم و سبیل برودید و

و من شک ندارم که تحلف نمودن از ام المومنین

کفر است پس چون بجای رسیدم دیدم منادی

مذاکره که ای سن بجا میروی و چه خیال داری

فان القاتل و المقتول فی النار یعنی بدست میکشند

و کشته شده در آتشند پس بر شتم و باز فریاد آن

گفتم

گفتم که تحلف از ام المومنین بجا میباشی است و با صلا

بر خود ترتیب دادم و بجهت قتال پروان آدم چون بید

رسیدم همان مدارا شنیدم که گیسو چیده دار

ان القاتل و المقتول فی النار پس باز

مراجعت کردم آن گاه حضرت فرمودند که

کشی بر من صواب و مدت است لکن شامی آن ندای

که بود پس گفت نشامی حضرت فرمودند آن ندای

براحت



برادرت البیس بود و راست گفت زیرا که قاتل و

مقتول آن طایفه در آتش اند و علماء آنچه در تو چنین گفته اند

آنست که شیطان علیه الله و انس و جن ملعون

حسن اما آنکه ملاک نشود و جمعی را همراه نماید و ایضا حدیثی

از ابی ذر ثمالی نقل میکنند هر روز حسن بصری بخیرت

امام محمد باقر علیه السلام آمد و گفت بخت تو قائم

تا سوال نمایم از کتاب خدا پس حضرت فرمودند

و قتی که باب خانه
مجان شود این

که آیا تو فتنی اهل بصره بواسطه او که مردم میگویند

پس حضرت فرمود بغیر از تو فتنی ندانم گفت پس

حضرت فرمودند که سبحان الله بگردن کشی میزنم

و فرمودند که از تو فتنی نمیدانم آن سخن

ازتست یا بر تو دروغ بسته اند حسن پس بید که گدا

حضرت فرمود که میکوشید که خدا را تعارف کنی

بندگان را و او ان داشت امر را بسوی ایشان پس

حسن سکوت فرمود آن گاه حضرت فرمود ای عابد
 اهل بصیرت قبول کن مردم آنچه از قول بگوشت بگوشت ما آنکه از تو شنیدیم
 و ظاهر شد بر من از آنچه بودی تو بر آن و ابر بر تو اگر
 قابل تفویض باشی بدستگاه خدا می فرود آمد اشد
 امر را بسوی خستق از جهه تستی یا صغف و خیر کرد
 برایشان از راه سلم فغنی ناما و که گمان که انیم
 شخ و ریس ایشان باشد و ای برایشان و احوال

ایشان

و احوال ایشان که شایسته اند سلسله خیر انجمن کسی
 و فخر کنند اگر چه بی نظایفه قائم که ندانست و زید
 از تحلف نمودن بامیر المومنین علیه السلام و بزرگوار
 آمد که این خبر و هر یک و ثابت نیست زیرا که اگر
 صادق علیه السلام مرویست که پیغمبر علی علیه السلام از آن
 نمود پیران آنرا از بصیرت و بزرگوار و فرمود نفی
 بر برای زمین و برایتوزر که نهادت می کند بر دل

عذاب

غدا بروتو و بر ایل تو پس عمر کرد که یا امیر المومنین
 راهمت در لغت بر اهل این بزم میفرماید حضرت
 فرمود زیر کلام خدا را دروغ می بند و غضب را ایل
 در دل دارند و در این است غدا و نخواهد بود
 زده و حال آن که آن ملعون عالم و واعظ و فتیه
 ایشان بود و هر چه میدانشد از وفرا گرفته بودند
 باجمعه سلما را از تقدیر و متاعیرت مانند بکره

هر

و اهل بدعت بودن حسن علیه القمه و العذاب

راهم که کتاب تحفه انور لایقید اقدانی طبع ابی

ابرار قسم آشتیانی بجهه کار بندگان خراب

جلال آداب ابدال محمد ختم عالم آقا حضرت عظیم

در کتبه مرصعه در بحر کرد

محررا فیهم و در شیخ
 شهر عالم الدکستر

۱۳۱۴

وقف که به عازله
 مجلس

